



## آداب قرائت قرآن از منظر امام خمینی (ره) سخنرانی دکتر فاطمه طباطبائی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ و به نستعین . بسیار خوشوقتم که در جمع شما بزرگواران قرآن پژوه قرار گرفتم و این فرصت را برای خودم بسیار مغتنم می شمارم ، با این امید که از برکات انفاس شما که با قرآن مأنوس هستید بهره مند شوم . تولد حضرت زهرا(س) را که مقارن است با تولد فرزند راستین ایشان حضرت امام خمینی تبریک عرض می کنم . فکر کردم در جمع شما عزیزان قرآن پژوه ، مطالبی را از کتاب آداب الصلاة حضرت امام عرض کنم ، باشد که همه از آن استفاده کنیم بخصوص شما عزیزان که کارتان و توجه تان به قرآن است و با قرآن مأنوس هستید . به این دلیل مطلب را از امام انتخاب کردم ، چرا که ایشان را سخت پایبند به قرآن می دیدم و در زندگی ای که با ایشان داشتم من شاهد دل بستگی ایشان به قرآن بودم به طوری که در نجف اشرف که تبعید بودند ، چشم درد مختصری پیدا کردند . پزشک آمد و از ایشان خواست که مطالعه نکنند حتی قرآن هم نخوانند . امام با یک حالت بسیار زیبایی با تأثر شدید گفتند : دکتر من چشمم را برای قرآن می خواهم ، اشکالی دارد که متناوب چند دقیقه بخوانم . چون من حرف

شما را به عنوان یک متخصص می پذیریم و لازم می دانم گوش کنم اما آیا اشکالی دارد؟ پزشک با لبخندی گفت: خب به طور متناوب چند دقیقه اشکالی ندارد. این شیفتگی امام و انس امام با قرآن، بسیار برای ما جالب بود به طوری که در شبانه روز چند مرتبه ایشان با قرائت قرآن خودشان را سرگرم می کردند. گو اینکه قرآن، نامه محبوب است که الان بدستشان رسیده. یعنی با اشتیاق فراوان به قرائت قرآن می پرداختند و از قرآن لذت می بردند. آن هم در شرایطی که امام مشکلات و مشاغل زیادی داشتند، بخصوص این اواخر که مسئولیتشان زیاد شده بود، اما از قرائت قرآن هیچ وقت فارغ نبودند و همیشه هم توصیه می کردند که باید با قرآن مانوس شد، باید از قرآن استفاده کرد. ولی برای خودشان گویی قرآن، نامه ای است که از محبوب بدستشان رسیده، با اشتیاق فراوان، بی تکلف، بسیار ساده و آرام، به تلات قرآن می پرداختند، و به آن دل می دادند.

امام قرآن را کتاب انسان ساز معرفی می کردند و معتقد بودند که بهترین روش هدایت برای کسانی است که عزم کوی محبوب دارند. کسانی که طالب انسان شدن هستند و می خواهند به کمال و غایت خودشان برسند راهی ندارند جز اینکه از قرآن استمداد بگیرند. باید از قرآن به قرآن تمسک کرد و از آن بهره ها برد. ایشان عمل به قرآن را همراه با تفکر و تدبیر در آن مؤثر می دانستند. توصیه ایشان این بود که باید با قرآن مانوس شد. وقتی مانوس شدیم و دل به قرآن دادیم می توانیم از تعالیمش استفاده کنیم و الّا بهره ما از قرآن ظاهر آن خواهد بود. اما اگر انسان نتواند عمق اش را بفهمد نمی تواند تنها با یک انس ظاهری از آن بهره های لازم را ببرد. و باز این را توصیه می کردند که اگر قلب ما به حقایق قرآن آشنا نباشد به هنگام سختی ها و سكرات موت این محفوظات از بین می رود. اما اگر چیزی از حقایق قرآن که به قلب رسیده باشد و آن چیز شاکله ما شده باشد، باقی می ماند. به همین دلیل می فرمودند: تلقین حین موت برای کسی که مانوس با قرآن نباشد و فهم مطالب قرآن نکرده باشد، نمی تواند مثمر ثمر باشد. تلقین برای کسی مهم است که خودش باور داشته باشد و دلش سمیع به حقایق قرآن و یک شنونده پیام الهی باشد، در آن صورت می تواند برایش سودمند باشد. نکته ای را که از آداب الصلاة امام استفاده کردم آدابی است در مورد قرائت قرآن. چون در جلسه افرادی تشریف دارند که قاری قرآن هستند، فکر کردم بی مناسبت نیست که به مطالبی در باب آداب قرائت قرآن از قول حضرت امام اشاره کنم. ایشان

یکی از آداب قرائت قرآن را استعاذه به خداوند از شیطان رجیم بیان می کنند. یعنی قاری قرآن باید در ابتدا از شیطان رجیم به خدا پناه ببرد چرا که شیطان در قرآن قسم یاد کرده که بر سر راه فرزندان آدم قرار می گیرد و آنها را از صراط مستقیم که همان مسیر کمال، هدایت و انسانیت است، دور می کند. قاری قرآن باید برای بهره مندی از قرآن با تمام وجود از شیطان که قاطع طریق انسانهاست، به خدای رحمان پناه ببرد و با گفتن *أعوذ بالله من الشیطان الرجیم* ظاهراً و باطناً از شیطان دوری کند و به الله پناه ببرد. الله محل امن چنین قاری قرآنی باید باشد. امام می فرمایند: خود این استعاذه، یعنی پناه بردن به خدا، آدابی دارد. یکی از آن آداب، اخلاص خدای متعال است. قرآن کریم از قول شیطان نقل می کند که شیطان با گستاخی تمام به خدا عرض می کند تو مرا گمراه کردی *فبما أغویتني* (اعراف، ۱۶/۷) چیزی که شاید بنی آدم هم از شیطان ارث برده باشد. کارهای خوبمان را به خودمان، عقلمان، درایتمان، خانواده مان، هوش مان نسبت می دهیم. اما اگر کاری بد و خطا باشد به قضا و قدر الهی نسبت می دهیم. این ارثی است که فکر می کنم ما از شیطان برده ایم. بعد از این که شیطان گمراهی خود را به خدا نسبت می دهد، عرض می کند: *قال فبعزتك لأغویتهم أجمعین. إلا عبادک منهم المخلصین* (ص، ۳۸/۸۱-۸۲) فقط مخلصین هستند که از فتنه شیطان در امان هستند. مخلصین کسانی هستند که قرآن درباره آنها - مثلاً - در مورد پیامبران می فرماید: *إنه من عبادنا المخلصین*. (یوسف، ۲۴/۱۲) یعنی از بندگان خالص شده است. شخصی از پیامبر معنای اخلاص را سؤال می کند. پیامبر می فرماید:

من از جبرئیل سؤال کردم معنای اخلاص را، جبرئیل هم می فرماید: من از خدا پرسیدم معنای اخلاص را، و خدا فرمود: *الاخلاص سرّ من اسراری استودعته قلب من أحببت من عبادی*، (بحار الانوار، ۲۴۹/۷۰) یعنی اخلاص سرّی از اسرار من است که آن را در دل بنده ای که دوست اش دارم می گذارم. با این تعریف از مخلصین است که عرفا، سالکان را دو دسته می کنند، سالک مجذوب و مجذوب سالک. دسته اول را مخلص و دسته دوم را مخلص می نامند. امام کاظم (ع) هم در تفسیر آیه شریفه: *سبحان الله عما یصفون*. *إلا عباد الله المخلصین*. (صافات، ۱۶۰-۱۵۹/۳۷) می فرمایند: مخلصین کسانی هستند که بین خود و خدای خودشان هیچ حاجایی نیست.

یعنی آنها کسانی هستند که حضور حضرت حق را حس می کنند و این جمله خداوند را که فرمود: **و نحن أقرب إليه من حبل الوريد**. (ق، ۵۰/۱۶) را باور دارند. اینها مخلص هستند، مخلصین به صیغه مفعول آورده شده و این اخلاص بالاتر از اخلاص در عمل است. اخلاص در عمل یکی از شئون این اخلاص است و راه رسیدن به خلوص قلب و خلوص مراتب بالاتر.

وقتی قلب انسان خالص و فقط متوجه کمال مطلق شد، آن وقت انسان انوار جمال الهی که خداوند در طینت آدم به ودیعه نهاده است در آئینه قلبش ظهور می کند. آن وقت این خلوص از باطن به ظاهر اعمال او سرایت می کند. در نتیجه چنین انسانی خالصی خودش را در حصن خداوند قرار می دهد. و از همه حجابها بخصوص حجاب فراق که بالاترین نوع حجاب، حجاب رؤیت محبوب است در امان می شود. در دعای کمیل می بینیم که حضرت علی (ع) این عبد مخلص و صالح خدا می فرمایند: **فهبني صبرتي علي عذابك فكيف اصبر علي فراقك**، ما نیز همین را می گوئیم اما برای ما فقط یک لق لقه زبان است. چنین انسان مخلصی خودش را تحت تربیت حضرت حق قرار می دهد. و از ولایت و سرپرستی شیطان مصون می شود. چنین انسانی خودش را از شیطان و جنودش دور می کند و تحت تصرف الله قرار می گیرد. و از کید شیطان رها می شود. این مرتبه اول استعاده است که قاری قرآن برای بهره مندی از قرآن می بایست به کار گیرد. و توجه به این معنا داشته باشد که وقتی می گوید: **أعوذ بالله من الشيطان الرجيم**، این محتوا در قلبش خطور کند.

مرتبه دوم یا دومین ادب از آداب قرائت قرآن، رسیدن به توحید فعلی است. انسان مؤدب به آداب قرائت قرآن باید قلب خودش را متذکر این حقیقت بکند که مالک حقیقی خداست. نتیجه این تذکر این می شود که چشم طمع از سایر موجودات می بندد و فقط خدا را قدرت مطلق می داند. فقط خدا را مؤثر در وجود می بیند و «**لا مؤثر في الوجود الا الله**» را باور دارد. خانه قلب خودش را به صاحب خانه وامی گذارد و تمام امور را در تحت قدرت خداوند می بیند.

جمله امریکا هیچ غلطی نمی تواند بکند را همه به خاطر داریم و باز به خاطر داریم که امام در چه شرایطی این جمله را گفتند. ما در یک جنگ نابرابر قرار داشتیم. عراق ظاهراً تنها بود اما همه می دانیم که عراق نبود که با ایران می جنگید بلکه آمریکا با تمام قدرتش با ما می جنگید. و امام از قدرت نظامی آمریکا خیر داشتند و قدرت نظامی خودمان را هم



می دانستند، اما با جرأت و با اعتقاد راسخ فرمودند: آمریکا هیچ غلطی نمی تواند بکند. این جمله بیانگر خدا محوری، خدا دانی، استعاذه به خدا و خود را در حصن خدا قرار دادن است. شیطان در وجود چنین شخصی متصرف نیست. آنچه که وجود دارد حق و قدرت حق است. پس تنها خدا را دیدن و رسیدن به توحید افعالی دومین راه استعاذه برای قرائت قرآن است. البته استعاذه مراتب مختلفی دارد که شرح آن در این مختصر نمی گنجد. یکی دیگر از آداب استعاذه، ایمان است. خداوند می فرماید: **اللّٰهُ وَلِيُّ الَّذِينَ ءَامَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ**. (بقره، ۲/۲۵۷) یعنی سرپرستی و ولایت این گونه افراد را که اهل ایمانند و برتر از عالمان اند خدا خود بعهده گرفته و در نتیجه این افراد را از گزند و فتنه شیطان دور نگه می دارد. و از همه مراتب ظلمت که غفلت، جهالت از مصادیق آن است آنها را رها می کند. از ظلمت معصیت سرکشی، عصیان، خودبینی، خودپسندی، خود محوری و بالاخره از همه رذائل اخلاقی، به سوی نور، سعادت، بندگی، ایمان، خدا بینی و خدا محوری و متصف شدن به اخلاق فاضله می کشاند. وقتی که چنین انسانی به این مقام راه یافت آن وقت به مقام توکل که یکی از شاخه های ایمان است راه پیدا می کند و همه امور را به خداوند قادر متعال می سپارد. و حالت انقطاع از خلق برایش حاصل می شود. حالتی که در مناجات شعبانیه که از زبان بنده خالص و مخلص خدا می خوانیم: **الهی هبنی کمال الانقطاع الیک**. امام بر این مناجات تأکید بسیار داشتند و خودشان هم مکرر می خواندند. در این صورت استعاذه او حقیقت پیدا می کند. از شر شیطان و جنودش بسوی خداوند و قدرت مطلق پناه می برد، و با تمام وجود می گوید: **أعوذ باللّٰه من الشیطان الرجیم**. دیگر این جمله برای او لقبه زبان و عادت ظاهری نیست، بلکه با ایمانی راسخ، دل و زبان خودش را یکسویه کرده و به حقیقت: **لا إله إلاّ الله لا حول ولا قوة إلاّ باللّٰه** رسیده و باور پیدا کرده است. این انسان را شیطان، یادیش، ثروت، قدرت، جاه و مقام، پست نمی تواند فریب بدهد. شیطان برای او قاطع طریق نیست. با التجاء و اضطرار به خدا پناه می آورد و با تمام وجود خطر شیطان را حس می کند. پس با تمام وجود به قدرت مطلق خدا پناه می برد. امام در **آداب الصلاة** نکته ای را مثال می زند که بسیار مؤثر است در فهم «مطلق». می فرمایند: اگر زبان انسان گویای این مطلب باشد یعنی بگوید: **أعوذ باللّٰه**، از شیطان به خدا پناه می آورم، اما قلب به آنچه که زبان می گوید آگاه نباشد، شیطان هم او را به مسخره می گیرد. شیطان هم به او

می خندد. درست مثل این می ماند که انسانی از دست دشمن خطرناکی به سوی قلعه و دژ محکمی پناهنده شود اما در واقع پشت به قلعه حرکت نکند. در اینجا همه به او می خندند. همان دشمن هم به او می خندد. زبانش می گوید به پناهگاه می روم اما قلب و وجودش به طرف پشت پناهگاه حرکت کرده است. نتیجه آن که اخلاص در تمام مراتبش، چه مراتب در عمل، چه مراتب بالاتر و درک توحید فعلی - با مراتبش - کسب ایمان - با مراتبش - و رسیدن به مقام توکل همه از آداب استعاذه است.

امام برای استعاذه مفید چهار رکن را ذکر می کنند که من سعی می کنم به طور مختصر آنها را بیان کنم.

۱. مستعید (پناه برنده)، مستعید کیست؟ انسان زاهد، ابعاد و ساحات مختلفی دارد کدام ساحت انسان مستعید است. امام می فرمایند: حقیقت انسان، و جوهره انسان باید مستعید باشد. امام در اربعین حدیث می فرمایند: که انسان با عزم جوهره انسانیتش شکوفا می شود، پس ما به صرف به دنیا آمدن و این رشد ظاهری، انسان - به تعبیر قرآن، امام، عرفا و بزرگان - نیستیم. اگر آن جوهره و حقیقت انسانی بیدار و متحقق شود آن وقت مستعید می تواند پناه ببرد از شیطان به خدای بزرگ. به این ترتیب تا وقتی که انسان گرفتار طبیعت و نفسش است و به سیر و سلوک نپرداخته نمی تواند مستعید و پناه برنده باشد. و انسانی هم که سلوکش به پایان رسیده یعنی به فنای مطلق رسیده مستعید نیست. پس کسی که هنوز در مسیر سیر و سلوک قدم نگذاشته مستعید نیست. کسی هم که به فنای مطلق رسیده و فانی از خود شده و باقی به حق شده مستعید نیست. لذا می بینیم که خداوند به پیامبر (ص) بعد از سفر چهارم، بعد از این که برای دستگیری خلق بر می گردند و از مهد به صحن و هوشیاری می آیند، خداوند به او امر می کند: **قل أعوذ بربّ الناس.** **قل أعوذ بربّ الفلق.** و **قل ربّ أعوذ بک من همزات الشیاطین.** (مؤمن، ۲۳/۹۷)

۲. رکن دوم استعاذه مستعاذ منه است. ما باید از کی پناه ببریم؟ امام می فرمایند: این از شیطان است، که بوسیله گشودن دام های رنگانگ بر سر راه انسان او را از مسیر هدایت باز می دارد و مانع طریق انسان می شود. این موانع وصول عوالم ملکي، مثل مرض، غنا، ثروت و امثال این و گاه می تواند از امور مقدس باشد مثل: علم توحید، مسجد، منبر و... اینها همه می توانند خار راه باشند و مانع طریق، اگرچه ظاهرشان وقوف در صراط حق است اما باطناً در صراط حق نیستند. به همین دلیل می بینیم که امام می فرمایند: که من از مسجد



و از میکده بیزار شدم. یا می فرمایند: علمی که جز اصطلاح و الفاظ نبود؛ جز تیرگی و حجاب چیزی نیفزود. هر چند تو حکمت الهی خوانیش؛ راهی به سوی کعبه عاشق ننمود؛ و باز می فرمایند: دست آن شیخی را باید بوسید که با تازیانه تکفیرش من را از خودپرستی نجات می دهد و به خداپرستی دعوت می کند و لایق رسیدن به حقیقت می کند.

شیطان یا همه اموری که انسان را از خدای خود و جایگاه حقیقی اش دور بکند و از تعالی، به سوی محبوب باز دارد؛ اینها همه شیطان و جنودش هستند. و به همین دلیل شیطان هر کس رنگی دارد؛ و ممکن است برای کسی به رنگ مسجد ظهور کند و برای دیگری به صورت علم یا عبادت؛ پس برای انسانی که می خواهد به قرآن رجوع کند و از قرآن هدایت طلب می کند باید خودش را بشناسد، شیطانش را بشناسد و از آن شیطان، ترسناک و هراسناک شود و به الله پناه ببرد تا بتواند در حرم امن الله قرار بگیرد. دنیا برای چنین کسانی از این جهت مذموم است که خار طریق است و راه را بر سالک می بندد و مسیر هدایت او را منحرف می کند و الا اگر ما سوی الله آیت و نشانه باشد، هدف را نشان می دهد مثل علائم رانندگی انسان را کمک می کند که به مقصدش برسد. پس دنیای مذموم آن چیزی است که انسان را از خدا دور می کند اما اگر همه اینها نشانه و آیت باشد همه عالم مقدس می شود و به همین دلیل هرگز عرفا و ائمه معصومین دنیا و سوی الله را مذموم ندانسته اند، چون سکوی پرش برای بزرگان است.

۳. رکن سوم استعاذه، مستعاذ به است، به چه کسی پناه ببریم؟ وقتی دشمن را شناختیم و نسبت به خود هم شناخت پیدا کردیم به چه کسی پناه ببریم. چرا در استعاذه اعوذ بالله می گوئیم؟ امام می فرمایند: در اینجا الله ملجأ و پناهگاه سالکان هست. چون این اسم، اسم الله، جامع جمیع اسماء است. و از سوی دیگر سلوک نیز مراتب مختلف دارد؛ پس اسم جامعی باید باشد که همه در هر شرایط و مرتبه ای بتوانند پناه به او ببرند، پس الله با همه عظمتش ملجاء چنین انسانی قرار می گیرد و قاری قرآن به الله پناه می برد و در قلعه و در محکم الله خودش را از شر شیطان دور می کند.

۴. و رکن چهارم، مستعاذله و مستعاذ لاجله است. غایت این استعاذه چیست؟ امام می فرمایند: برای انسان مستعیذ استعاذه مطلوب به ذات است. یعنی این مطلوب از سنخ کمالات و سعادت است. و این باز به مراتب سالکین بستگی دارد، اگر سالک در ابتدای سلوک باشد غایت سیر و نهایتش متصف شدن به سعادات طبیعی است، خرق عادات،





کرامات و این چیزها. اما وقتی از این مرتبه فراتر می رود دیگر به اینها دلخوش نیست. من خدمت یکی از بزرگان رسیدم. دوستی از ایشان پرسید: ما شنیده ایم که شما جن را تسخیر می کردید؟! ایشان لبخندی زدند و گفتند: این - تسخیر جن - که برای انسان هنر نیست. انسان خیلی مرتبه اش بالاتر از این است که جن را تسخیر کند و یک اموری را بوسیله آن انجام دهد. برای انسانی که در مسیر هدایت قرار گرفته این اعمال، کارهای چندان با اهمیتی نیست. پس از طی مراحل مقدماتی و عبور از آنها وارد مرحله سرّ و روح می شود. در این مرحله تجلیات الهی در باطنش ظهور می کند و حقایق عمیق تری را از عالم بعید طالب می شود. اگر در ابتدای سیر و حرکتش زبانش گویای این مطلب بود که: وجهه و جهی لوجه اللّه، وجه خداوند را مد نظر داشت اما الان در مرتبه بالاتری سیر می کند و می گوید وجهه و جهی لاسماء اللّه و او لله یعنی شناخت اسماء الهی و متصف شدن به آن را نهایت سیر می داند. شناخت اسماء نه با ظرف طبیعی معرفت که یک شناختی در محفوظات داشته باشیم. متصف شویم به قهاریت، ستاریت و... خدا را در خودمان پرورش دهیم. در صورت پرورش این صفات دیگر به راحتی هتک حرمت نخواهیم کرد. همان طوری که می پسندیم خدا نسبت به گناهان، خطاها و لغزش های ما ستار باشد، وقتی هم ما متصف به اسم الهی ستاریت شدیم، نسبت به خطاها و لغزش های دیگران عیب پوش می شویم. انسان سالک باید متصف به اسماء خداوند شود چرا که او خلیفه خداوند بر روی زمین است و خلیفه باید اوصاف خداوند را که انتخابش کرده داشته باشد. سالک راه حق از این مرحله هم فراتر می رود و می گوید: وجهه و جهی له. نتیجه آن که سالک در هر مقامی ذاتاً و فطرتاً خواستار کمال و سعادت حقیقی است و چون در هر مقامی شیطان با او قرین است ناچار در هر مرحله ای باید از شیطان به خدا پناه ببرد که غایت این استعاده همان حصول کمال و سعادت است و غایت حقیقی سالک وصول به مبدأ مطلق، جمال و کمال مطلق و آینه خدا شدن است.

و قطعاً غایت و خواسته همه شما عزیزانی که به قرآن توجه پیدا کرده اید، شما قرآن پژوهانی که از نقاط مختلف، حول محور قرآن جمع شده اید، این خواهد بود که از قرآن استمداد و هدایت بطلبیم. به وسیله قرآن بتوانیم ترفع پیدا کنیم که البته با تمسک، تدبّر و تأمل در قرآن می توانیم راه سعادت و کمال را طی کنیم. والسلام علیکم